

نگاهی به یک مبارزه‌ی بی‌وقفه: زنان پس از انقلاب

امید رضایی

وضعیت زنان ایران پس از انقلاب ۵۷ تغییرات عظیمی کرد، و اکثریت آنان با محدودیت‌های بسیاری در عرصه‌های مختلف اجتماعی، آموزشی، شغلی و ... مواجه شدند. خود زنان، با توجه مواجهه‌ی مستقیم‌شان با این محدودیت‌ها، درباره‌ی وضع حقوق و آزادی‌های اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی چه فکر می‌کنند؟

زن در ایران، برای حکومت و برای گروه‌هایی از مردم، مسئله است: اشتغال‌اش، ازدواج‌اش، تحصیلات‌اش، پوشش‌اش، احساسات‌اش، و بدن‌اش. از مهمانی‌های خانوادگی تا کلاس‌های درس و جمع‌های دوستانه و در سال‌های اخیر در شبکه‌های اجتماعی، سهم زیادی از گفت‌وگوها و اظهار نظرها به «زن» بر می‌گردد. مسئله البته جهانی است، اما در ایران و در خاورمیانه شدت بیشتری دارد.

برخی برابری زن و مرد را حرف غلط غربی‌ها می‌دانند، گروهی دیگر به صراحت معتقد اند زنان هوش کمتری دارند. پس از انقلاب، نظام جمهوری اسلامی همزمان با کنار زدن و سرکوب دیگر نیروهای مشارکت‌کننده در انقلاب، تلاش کرده زنان را هر روز بیش از پیش به حاشیه براند. با این حال، به نظر می‌رسد سال‌ها تبلیغ ایدئولوژی حاکمیت برای تحدید روزافزون حقوق و آزادی‌های زنان از همه‌ی راه‌های ممکن، از اول انقلاب تا امروز، چندان کارگر نیافتاده است. تنش روزافزون زنان و حاکمیت در همه‌ی زمینه‌ها، از عرصه‌ی نظری و ایدئولوژیک تا خیابان‌های شهر، مؤید این ادعا است.

همچنین، اشتغال زنان شاخص دیگری است که، با وجود تلاش مستمر نظام حاکم برای بازگرداندن نیمی از جامعه به آشپزخانه، روزه‌روز رو به گسترش است. با وجود برخوردهای گسترده با «بدحجابی»، زنان همچنان به شکل‌های مختلف، پوشش رسمی مورد نظر حکومت را به چالش می‌کشند. در مجموع، «حجاب اجباری» پس از انقلاب ۱۳۵۷، احتمالاً بارزترین نشانه‌ی تبعیض سیستماتیک و «قانونی» علیه زنان است. آن چه در پی می‌آید تجربیات زنان (و گاه مردان) ایرانی، از تغییر ناگهانی وضعیت آزادی‌های اجتماعی زنان پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ است. همچنین، دیدگاه زنان و دختران جوانی که، برای آزادی پوشش و سایر آزادی‌های اجتماعی، با نهادهای قدرت در چالش روزمره هستند.

خیلی زود عادت می‌کنیم

ملیحه، ۵۴ ساله، دبیر دبیرستان، معتقد است که مردم خیلی زود به آن چه در اطراف‌شان تکرار می‌شود، و حرف‌ها و شعارهایی که مطرح می‌شود، عادت می‌کنند، و مثال می‌زند: «در سال‌های پیش از انقلاب، دامن بالای زانو پوشیدن برای زنان تبدیل به امری عادی شده بود. من خودم جزء آن نسلی هستم که در دوران انقلاب جوان و انقلابی بودم، و

در سال‌های قبل از آن در دبیرستان روپوش بالای زانو می‌پوشیدم، و بسیاری از دوستان خوب‌ام هم پسر بودند. حداقل در شهرهای بزرگ این‌طور بود. اما خیلی زود و با پیروز شدن انقلاب و روی کار آمدن حکومت اسلامی، ورق برگشت و از دید جامعه و حتی افراد غیرمذهبی، پوشیدن دامن کوتاه و حتی دیدن مچ پا تبدیل به یک تابو شد.»

وی در مورد تغییر سبک‌های زندگی و قضاوت‌های بی‌جا در مورد مسائلی که تا قبل از انقلاب بهمن، عادی به نظر می‌آمدند، می‌گوید: «حتی زنان غیرمذهبی نیز سبک زندگی‌شان در جمع‌های خیلی صمیمی عوض شد. یادم می‌آید در دهه‌ی ۶۰ درباره‌ی کسی که راحت‌تر لباس می‌پوشید قضاوت‌هایی می‌کردند که با قشر مذهبی متعصب تفاوتی نداشت. شاید خودم هم همین کار را می‌کردم. واقعاً باید دید چرا ما مردم ایران این قدر زود ماهیت عوض می‌کنیم.»

دوستان دیروز، متلک‌گوهای امروز

سحر، روزنامه‌نگار ۴۵ ساله‌ای که در سال‌های اول انقلاب هشت سال داشت، از کلاس‌های مشترک دختران و پسران در دبستان و دوستی خوب دختر و پسرها با هم تا انقلاب و تغییرات پس از آن می‌گوید: «کلاس اول و دوم و سوم دبستان با پسرها هم‌کلاس بودم، و اتفاقاً دوستان خیلی خوبی هم داشتم. از اولین چیزهایی که از دوران بعد از انقلاب یادم می‌آید این است که کلاس را به دو ردیف تقسیم کردند. یک طرف کلاس دخترها می‌نشستند، و طرف دیگر پسرها. کم‌کم هرکسی که در کلاس شیطنت می‌کرد، اگر پسر بود او را می‌گذاشتند بین دو دختر، و اگر دختر بود بین دو پسر. انگار نوعی فاصله ایجاد شده بود و ما دیگر دل‌مان نمی‌خواست کنار هم بنشینیم. کلاس چهارم که رفتم و هنوز یک سال هم از انقلاب نگذشته بود، شیفت مدرسه را چرخشی کردند. صبح‌ها دخترها و بعدازظهرها پسرها، و هفته‌ی بعد برعکس. دوستی داشتم به نام کوروش. نقاشی‌اش خیلی خوب بود. یادم می‌آید وقتی زنگ می‌خورد، هنگام تغییر شیفت، یواشکی به هم‌دیگر نگاه می‌کردیم و دیگر انگار نه انگار که آن همه با هم دوست بودیم و در مدرسه بازی می‌کردیم. نه به هم سلام می‌دادیم و نه هنگام تغییر شیفت به هم‌دیگر نگاه می‌کردیم. انگار از هم خجالت می‌کشیدیم، و عجیب بود. هر زمان یاد آن سال‌ها می‌افتم از این همه تغییر در مدت زمان کوتاه تعجب می‌کنم.»

یا روسری یا توسری

معصومه، که اکنون ۴۹ ساله و کارمند شهرداری تهران است، از اولین روزهای «رسمی و اجباری شدن حجاب» می‌گوید: «سال ۶۰ بود. من آن موقع کلاس سوم راهنمایی بودم، و به ما در مدرسه گفتند عکس باحجاب برای صدور کارت امتحان بیاوریم. باید برای مدارک رسمی با روسری عکس می‌گرفتیم. آن موقع هنوز فوت و فن زیباسازی این حجاب اجباری را بلد نبودیم. یادم هست با یک روسری کلفت و زمخت طوسی‌رنگ عکس گرفتیم. هنوز مقنعه‌ی به اصطلاح چانه‌دار اجباری نشده بود.»

معصومه در مورد تظاهرات دانش‌آموزان محجبه و مذهبی در اولین روزهای اجباری شدن حجاب می‌گوید: «در تمام سال‌های ۱۳۵۹ و ۶۰، هنگام زنگ تفریح در مدرسه غوغا بود. اگر جلوی‌شان را نمی‌گرفتی، توی سر ما می‌کوبیدند که "یا روسری یا توسری". خیلی وقت‌ها هم واقعاً می‌کوبیدند. فکر کنم نیمه‌ی دوم سال بود که گفتند باید با روسری بیایید.» به گفته‌ی معصومه، برخی از دانش‌آموزان تا پشت درِ مدرسه بدون روسری می‌رفتند، و بعد همان جا روسری را روی سرشان می‌انداختند و می‌رفتند داخل، تا این که روسری سر کردن در بیرون مدرسه هم به مرور به عادت‌شان تبدیل شد.

معصومه در مورد روند خزنده و تدریجی رسمی شدن حجاب می‌گوید: «همان سال ۶۰ بود که زنان را به پوشیدن مانتو و شلوار تشویق می‌کردند. یادم می‌آید عید بود که بازار لباس پر شده بود از مانتو شلوارهای رنگی و نخی. خیلی از دخترهای جوان آن دوره که هنوز متوجه نبودند چه بلایی قرار است به سرشان بیاید به این مانتوها به عنوان یک نوع لباس مدل جدید نگاه می‌کردند. خواهر بزرگ من یک بلوز و شلوار صورتی‌رنگ خرید. هنوز روسری اجباری نشده بود. آن را با علاقه می‌پوشید و نمی‌دانست خیلی زود باید رنگ لباس خود را تنها از میان چهار رنگ قهوه‌ای، مشکی، سیاه و سرمه‌ای انتخاب کند.»

معصومه معتقد است حاکمیت آگاهانه این روند تدریجی را در جا انداختن و نهادینه کردن خواست‌های خود پی گرفته است: «حکومت می‌دانست دارد چه می‌کند، و ما بی‌خبر بودیم. اگر سال‌های ۵۹ و ۶۰ می‌توانستیم مانتوی صورتی بپوشیم و به خیابان برویم، سال ۱۳۶۷، یعنی تنها شش یا هفت سال بعد، لباس رنگی پوشیدن در کوچه و خیابان نماد جلفی و بی‌بندوباری شد؛ نه فقط از سوی حکومت که از سوی مردم هم. خوب است به خاطر بیاوریم که در سال ۱۳۶۸ حتی عینک آفتابی زدن نشانه‌ی قرتی‌گری بود. همین‌طور مانتو و شلوار لی، و خیلی چیزهای دیگر.»

عدم امنیت

سعید که ۵۳ سال دارد و ساکن آلمان است، سال ۵۹ پدرش را از دست داد و بار اقتصاد خانواده، بر دوش مادرش افتاد که معلم دبستان بود. سعید می‌گوید مادرش قبل از انقلاب «شیک‌پوش» بود، اما بعد از انقلاب، ناگهان چادری شد. او دلیل تغییر رفتار مادرش را احساس عدم امنیتی می‌داند که ناشی از بازخرید یا برکناری همکارانش بود. البته، سعید تغییرات مادرش را افراطی و نالازم می‌داند: «خیلی از اطرافیان از رفتار مادرم تعجب می‌کردند. الان هم وقتی به گذشته نگاه می‌کنم، فکر می‌کنم خیلی زیاده‌روی کرد. نیاز به آن همه تغییر نبود. از سوی دیگر اما، در دهه‌ی ۶۰ جو واقعاً بد بود و خیلی‌ها - چه زن چه مرد - دچار این افراط و تظاهر شدند. مسئله‌ی مهم این است که مادر من حتی در جمع خانواده هم نمی‌گفت که دارد ظاهرسازی می‌کند. آن‌قدر برای خودش مسئله را تکرار کرده بود که انگار باورش شده بود. چادر، مقنعه، شرکت در برنامه‌های مذهبی محل ... و فشار به خواهران‌ام برای این که

پوشیده و سنگین لباس بپوشند و با مرد غریبه حرف نزنند. به هر حال، تغییر در ظاهر تنها در همین حد باقی نمی ماند، و خودش کلی تغییرات دیگر به وجود می آورد.»

گریز از درس

نیلوفر، ۵۵ ساله، اولین تغییر پس از انقلاب را محدودسازی پوشش و برقراری حجاب اجباری می داند، و به نظرش این پدیده آغازگر محدودیت‌های دیگر بوده است. او که انتظار چنین اتفاقات و تغییراتی را نداشته، در مورد تفکیک جنسیتی در مدارس پس از انقلاب، می‌گوید: «قبل از انقلاب، دخترها و پسرها مختلط بودند و بعد جدا شدند. این اتفاق باعث افت تحصیلی برای همه هم‌دوره‌ای‌های من شد. تغییر بزرگی بود و در روحیه‌ی ما تأثیر بدی گذاشته بود. سال‌های آخر دبیرستان بودم. سال یازدهم یا دوازدهم. دیگر با اشتیاق به مدرسه نمی‌رفتیم. آن زمان تعداد بچه‌ها در خانواده زیاد بود. خیلی از خواهر و برادرها با هم به یک مدرسه می‌رفتند و این تفکیک برای‌شان مثل یک شوک بود.»

نیلوفر در زمان انقلاب در کرج زندگی می‌کرد. او علاوه بر تفکیک جنسیتی، از فشارهای مضاعف در مدارس دخترانه هم سخن می‌گوید: «افراد زیادی مسئول رسیدگی به حجاب ما در مدرسه بودند. اگر کمی روسری ما عقب می‌رفت، از بلندگو اعلام می‌کردند، و این‌طور مسائل حواس ما را از درس دور می‌کرد. تصورش را بکنید که ما حتی حق نداشتیم عکس خواهر و برادرهای‌مان را در کیف‌مان داشته باشیم و به همکلاسی‌مان نشان دهیم.»

او با اشاره به سال‌های میانی دهه‌ی ۶۰ می‌گوید: «یک بار از خانه که آمدم بیرون و سوار تاکسی شدم، وقتی تاکسی حرکت کرد، کمیته‌ای‌ها جلوی تاکسی را گرفتند و می‌خواستند من و راننده را ببرند. وقتی پرسیدیم چی شده، گفتند با بلندگو در مورد حجابات تذکر دادیم و متوجه نشدی. در حالی که من اصلاً فکر نمی‌کردم تذکر آن‌ها با من باشد. ما را به زور می‌خواستند ببرند، ولی مردم جمع شدند و اجازه ندادند. آن روز لباس من کاملاً پوشیده بود، و فقط کمی از موهای‌ام از روسری بیرون بود. یادم می‌آید که آن دوران یک مدل روسری چهارخانه‌ی رنگی مد شده بود و پاسدارها به شدت نسبت به آن واکنش نشان می‌دادند.» وی در خصوص این که برخی سبک‌های لباس پوشیدن به سادگی از جانب مردم مورد قضاوت منفی قرار می‌گیرند، می‌گوید: «به نظر من، اگر انقلاب رخ نمی‌داد، وضعیت تفاوتی با قبل از انقلاب نداشت و، به غیر از یک قشر خاص مذهبی، کسی پوشش زنان را قضاوت نمی‌کرد.»

پایان جنگ و کاهش نسبی شدت سرکوب

با پایان جنگ، وضعیت سیاسی و اجتماعی در نظام اسلامی دست‌خوش تغییر شد. الهام هومین‌فر، جامعه‌شناس، تغییر وضعیت زنان و به خصوص وضعیت حضور زنان در فضای عمومی در سال‌های اول دهه‌ی ۱۳۷۰ را کاملاً مشهود می‌داند. هومین‌فر، که متولد نیمه‌ی دهه‌ی ۵۰ است، می‌گوید: «در دوران راهنمایی من که مقارن با سال‌های آخر دهه‌ی شصت است، نماز جماعت در مدرسه ما اجباری بود. من در یکی از مذهبی‌ترین و سنتی‌ترین خیابان‌های تهران مدرسه رفتم. این مسئله شاید در همه‌ی مدارس نبود، اما خیلی از مدارس به این شیوه عمل می‌کردند. حتی به

ما برگه‌هایی داده بودند برای این که مادرها امضا کنند تا هفته‌ای که پرپود هستیم مشخص شود، تا بقیه‌ی هفته‌ها برای نماز جماعت بهانه نتراشیم. اما سال‌های بعد در دبیرستان ما، که درست در همان خیابان بود، از این اجبارها خبری نبود، اگر چه تشویق به نماز خواندن بسیار شدید بود. دیگر تفحص یا تهدیدی در کار نبود، و سخت‌گیری روی حجاب هم کمتر شده بود.»

علاوه بر کم‌تر شدن فشار بر زنان، بار ارزشی و ایدئولوژیکِ حجاب نیز در این دوره رو به کاهش نهاد. هومین فر به یاد دارد که تا سال‌های آخر دهه‌ی شصت، مدام حفظ حجاب از جانب حاکمیت به عنوان دفاع از خون شهدا و ایستادگی در برابر دشمن ترویج می‌شد. اما اوایل دهه‌ی ۷۰، این تبلیغات چه در مدارس و چه در رسانه‌های حکومتی کاهش یافت. این جامعه‌شناس می‌گوید: «از دهه‌ی ۷۰ به بعد، کتاب‌هایی به دست آوردم که قبلاً هرگز نمی‌توانستیم به آن‌ها دسترسی داشته باشیم. توانستیم حرف‌های جدید بزنی و آدم‌های جدید ببینیم. دسترسی به خیلی چیزها ممکن شد. پای ماهواره کم‌کم به اکثر خانه‌ها باز شد، و برداشت خودمان از خودمان به عنوان زن کم‌کم تغییر کرد. در سال‌های ابتدای دهه‌ی ۷۰ همچنان کنترل می‌شدیم و حتی جوراب سفید در مدارس نمی‌توانستیم بپوشیم، ولی به آن شدت و حدت قبل نبود. در دبیرستان، دیگر مشکلی با "دست زدن" نداشتیم. در حالی که تا سال‌های پیش، به ما می‌گفتند باید "دو انگشته" دست بزنی و "دست زدن گناه است". در دبیرستان، در جشن‌های مذهبی همه دست می‌زدیم. باورش برای خیلی‌ها سخت است، اما دست زدن در آن دوره گناه محسوب می‌شد، و موسیقی در اکثر مدارس همچنان ممنوع بود.»

وی به یاد می‌آورد که «در دهه‌ی شصت، وقتی چادر در مدارس اجباری بود، اگر مسئولان مدرسه ما را در خارج از مدرسه بدون چادر می‌دیدند، تا آستانه‌ی اخراج می‌رفتیم. ولی اوایل دهه‌ی هفتاد، هرچند تهدیدها و برخوردها همچنان وجود داشت، به دلیل این مسئله تهدید به اخراج نمی‌شدیم و ترس از اخراج نیز نداشتیم.» او می‌گوید: «در دوران راهنمایی، وقتی جیب‌های پاکتی مد شده بود، معلم‌مان به خاطر جیب پاکتی مانتوام به من اجازه نداد وارد کلاس شوم. در حالی که چند سال بعد، وقتی من دبیرستان بودم، همه‌ی بچه‌ها از همین مانتوها داشتند.»

یکی از ویژگی‌های دهه‌ی شصت دخالت بی‌حد و حصر مسئولان مدرسه در مسائل خارج از محیط آموزش بود. هومین فر خاطره‌ی دیگری از این برخوردها دارد: «در سال‌های آخر دهه‌ی ۶۰، ما به جشن تولد یکی از همکلاسی‌هایمان رفتیم. فردا ما را به دفتر مدرسه خواستند و برایمان قصه گفتند که "یک سری دختر هم‌سن شما به مهمانی رفته‌اند و منافقین از پشت پرده آمده‌اند و به همه تجاوز کرده‌اند!!" آن زمان هم که اگر به دختری تجاوز می‌شد، یعنی مرده بود! ما هم جرئت نداشتیم چیزی بگوییم. ما را تهدید کردند به اخراج. ما به مهمانی‌ای رفته بودیم که همه دختر بودند، و مادر دوست‌مان هم حضور داشت. آن‌ها تأکید می‌کردند جشن تولد از فرهنگ غربی می‌آید. فردای آن روز، من کتاب "تاریخ هروودوت" را برای معلم‌ام بردم که بگویم جشن تولد از قدیم در فرهنگ ایرانی بوده، و آن‌طور که شما می‌گویید غربی نیست. تازه کتاب را از همسایه‌مان قرض گرفته بودم، و چون عاشق تاریخ بودم با ولع به سرعت تمام کرده بودم. ولی پاسخ معلم من همچنان در خاطرمان مانده است. او با جدیت گفت "چرا این کتاب را

می‌خوانی؟ کتاب‌های مطهری را بخوان." ولی چند سال بعد، وقتی من در دبیرستان بودم، کاری با مهمانی و کتاب‌های متفاوت نداشتند.»

هومین فر یکی دیگر از تغییرات را امکان بحث و گفت‌وگو در خصوص برخی مسائل می‌داند و می‌گوید: «از دهه‌ی ۷۰ به بعد، ما فرصت بحث و گفت‌وگو یافتیم. فضاهای اجتماعی برای گپ زدن بیشتر شد. قبل از آن به هیچ وجه نمی‌شد حرف زد. از آن زمان، در بحث‌های کلاس دینی، سعی می‌کردند برای مسائل توجیه بیاورند. مثلاً مسئله‌ی تعدد زوجات را در دبیرستان توجیه می‌کردند. در صورتی که قبل‌اش حتی اجازه نداشتیم در این باره چیزی بپرسیم، یا دلیل‌اش را بدانیم.»

این جامعه‌شناس یکی از دلایل این مسئله را پایان جنگ می‌داند، و بر این باور است که با پایان جنگ، یکی از توجیه‌های اصلی سرکوب از بین رفت و در عین حال ترس مردم هم کم‌تر شد. وی در خصوص اهمیت جنگ می‌گوید: «هرکوجه یکی دو شهید داشت، و آدم‌ها همیشه باید غمگین می‌بودند. همیشه یقه‌ی ما را می‌گرفتند که "دیدید چه پسر جوانی شهید شد؟ حالا شما برای پیمال نشدن خون آن‌ها حجاب را رعایت کنید." ولی در دهه‌ی ۷۰، تعابیر کم‌کم عوض شد، رابطه‌ی حجاب و شهادت رسید به شهادت و پاسداری از کشور در برابر دشمن، و بعد هم بحث در مورد عاملان ایجاد جنگ مطرح شد.»

مدارس محافظه‌کارترین نهادهای حکومت اسلامی هستند و، با توجه به شرایط حادثان، تغییر وضعیت در آن‌جا محسوس‌تر است، اما در فضای عمومی جامعه، مثلاً در خیابان‌ها، هم می‌شد تغییر را حس کرد. هومین فر می‌گوید: «از اوایل دهه‌ی ۷۰، در خیابان‌ها تعداد چادری‌ها کمتر و آرایش دخترها بیشتر شده بود. زنان می‌توانستند به ظاهر خودشان بیشتر توجه کنند. در دهه‌ی ۶۰ در بسیاری از مناطق، تعداد کمی از دختران حق آرایش چهره را داشتند. ولی در دهه‌ی ۷۰ شرایط متفاوت شد، به خوبی مشخص بود که فضای کاملاً سیاه در حال تغییر رنگ است. تحصیلات زنان بیشتر شد و دسترسی‌شان به منابع اطلاعات و دانش افزایش یافت. جامعه بعد از جنگ جامعه‌ی به نسبت باثباتی شد، و علاوه بر این وصل شدن اقتصاد کشور به اقتصاد جهانی هم اثرگذاری خودش را داشت.»

ظهور «دولت اصلاحات»

دیگر نقطه‌ی عطف وضعیت زنان در تاریخ جمهوری اسلامی، روی کار آمدن «دولت اصلاحات» است. خاتمی در شرایطی سرکار آمد که ایران بیشترین جمعیت جوان را در خاورمیانه داشت. یکی از اقدامات حکومت انقلابی این بود که بین اقشار سنتی اعتماد ایجاد کرد تا دختران خود را به مدرسه و دانشگاه بفرستند. به این ترتیب، جمهوری اسلامی با انبوهی جوان روبه‌رو بود که خواسته‌های جدید داشتند. هومین فر، که در آخرین سال‌های دولت هاشمی رفسنجانی وارد دانشگاه شده، معتقد است این خواسته‌های جدید و تغییرات ناشی از آن باعث شد حاکمیت به ریاست جمهوری محمد خاتمی تن بدهد. هومین فر به یاد دارد: «در فضایی که خاتمی از دل آن بر آمد، سال‌بالایی‌های ما در دانشگاه می‌گفتند: جالب است که الان دختر و پسر می‌نشینید و با هم حرف می‌زنید. ما جرئت

نداشتیم این کارها را بکنیم، با هم حرف بزنیم و کتاب ردوبدل کنیم.» این جامعه‌شناس بر این باور است که خاتمی، عامل تغییرات نبود، بلکه خود زاییده‌ی «فضای تغییرکرده» بود. او در خصوص رأی گسترده‌ی جوانان و زنان به خاتمی می‌گوید: «شعار خاتمی جامعه‌ی مدنی بود. ما فکر می‌کردیم جامعه‌ی مدنی یعنی برابری. یعنی زن و مرد هردو حقوق برابر دارند. و می‌دانستیم به هر حال با سرکار آمدن یک "اصلاح‌طلب"، شرایط زنان به کلی دگرگون نمی‌شود، ولی دست کم فرصت تغییر بهتر فراهم می‌شود.»

احمدی‌نژاد، تلاش برای بازگشت به عقب

هومین فر می‌گوید پس از باز شدن نسبی فضا در دوران اصلاحات، با شروع دوران محمود احمدی‌نژاد دوباره نوبت سخت‌گیری به زنان رسید. اما جامعه به مسیر خود ادامه داد. هومین فر می‌گوید: «آگاهی و از خلسه در آمدن زنان در زمان احمدی‌نژاد افزایش و ادامه داشت. واقعیت امر این است که باسوادی زنان، فعالیت‌ها و نمودهای اجتماعی‌شان، خیلی بیشتر شده بود، اما این‌ها هیچ ربطی به دولت نداشت. دلیل‌اش این است که جامعه مسیرش را می‌رود. مقاومت زنان در برابر دستگاه قدرت حاکم روزبه‌روز بیشتر شد و چهره‌ای جدید یافت.» هومین فر خاطر نشان می‌کند: «دلیل باز شدن فضای جامعه و پیشروی زنان ظهور خاتمی و احمدی‌نژاد و این و آن نیست. نه افرادِ در قدرت و نه حتی برخی مدعیان در راستای منافع زنان و حقوق اجتماعی آن‌ها پیش نرفتند. اساساً جامعه‌ی ایرانی به دلیل ساختار سیاسی موجود توانایی انتخاب نماینده و یا حامی خود را ندارد. این خود مردم اند که تابوها را می‌شکنند، راه‌شان را می‌یابند، و گام‌به‌گام پیش می‌روند.»

نسل امروز

ریحانه، که ۲۶ ساله و ساکن رشت است، فکر می‌کند وضعیت زنان که در تمام طول تاریخ برای حقوق اولیه‌ی خود جنگیده‌اند، در دوران حکومت پهلوی به نوعی بهبود پیدا کرده است. او می‌گوید زنان در خصوص پوشش، اشتغال، و بیان افکار، در دوران قبل از انقلاب آزادی بیشتری داشتند؛ اما پس از انقلاب، روند محدودسازی زنان از پوشش شروع شد، و رفته رفته خیلی از آنان دوباره به آشپزخانه فرستاده شدند.

ریحانه می‌گوید: «نمی‌شود منکر شد که در دوران قبل از انقلاب هم آدم‌های آزاردهنده وجود داشته‌اند، اما شاید به نسبت کمتر بوده‌اند. شاید یک دلیل‌اش این بوده که مردم آن زمان بیشتر دیده بودند و چشم‌ها با تن زن آشنا تر بود، اما الان دیدن زن خلاصه شده به فیسبوک و تلویزیون و مهمانی‌های سرسری. وقتی ارتباط‌ها در دنیای مجازی این قدر توسعه پیدا کند و در دنیای واقعی نه، این پدیده تبدیل به نوعی بیماری و عقده می‌شود.»

ریحانه می‌گوید بارها از جانب نهادهای مختلف متولی حجاب در شهر و دانشگاه تذکر گرفته، اما چون اعتقادی به حجاب ندارد، تغییری در حجاب‌اش ایجاد نمی‌کند. او در پاسخ به این سؤال که آیا از این جدال خسته نشده است، می‌گوید: «قطعاً خسته شده‌ام. مشکلات و دغدغه‌های ضروری‌تر از حجاب هم وجود دارند، و به همین خاطر گاهی

مسئله‌ی حجاب از یادم می‌رود. اما بعد که باز با افرادی که در مورد حجاب تذکر می‌دهند و برخورد می‌کنند روبه‌رو می‌شوم، مسئله پرننگ می‌شود و روح‌ام را دچار فرسایش می‌کند.»

به اعتقاد هومین فر، در حال حاضر آشنایی زنان با حقوق طبیعی خود و بالا رفتن آگاهی مطالبات آنان یکی از چالش‌های مهم حکومت اسلامی است. این آگاهی حتی در مذهبی‌ترین اقشار زنان ایران نیز افزایش یافته است. با تمام سرکوب‌ها و محدودیت‌های موجود برای زنان، با وجود سطح پایین اشتغال زنان و قدرت اجتماعی محدود آنان، رشد آگاهی و تلاش این بخش از جامعه در تحولات اجتماعی موجود غیر قابل انکار بوده، و زنان شاید مهم‌ترین نیروی محرک تغییر در جامعه‌ی ایران باشند.